

دانلود
رمان



دختر خراب

نویسنده : نفس ۷۵

نمیدونم باید چی بگم و از کجا شروع کنم اما بهترین کلمه برای شروع بدبختی و بدشانسیه

دو تا بچه بودیم و البته تنی هم نبودیم من و برادرم کیوان.....پدرم عرق خور و معتاد وهر اشغالی

که نباید باشه بود و مادر هم از اون بد تر یه زنیکه خیانت کار تمام عیار که وقتی بابام یه ماه یه ماه میرفت

و پیداشت نمیشد خرج ما رو از طریق خود فروشی میداد.بابام که معتاد بود و مواد فروش مادرم هم خود

فروش و سبزی پاک کن.....تو یه خونه اشغالی و ۷۰ متری تو جنوب تهران زندگی میکردیم
شرایطم

زود منو با دنیا و زندگی آشنا کرد و تو ۱۵ سالگی عاشق این بودم که یه دوست پسر داشسته باشم اما
نمیشد.....از کیوان میترسیدم کیوان ۴۵ سال از من بزرگ تر بود و خودش هم اخره کثافت و
دختر باز اما با این حال رو من خیلی غیرت داشت....تا دبیرستانی شدم حواسش رو بیشتر جمع کرد
و گیر دادنش بیشتر شد.....بابا افتاد زندان و دیگه ما ت دوسال نمیدیدیمش مامانم هم فحش میداد به
بابام و میگفت بهتر که دیگه سرخر تو این خونه نیست کیوان بچه این بابا نبود و بچه اون شوهر قبلیه
مامانم بود که مرد خوبی بود اما بدبخت اخرشم میفته و میمیره.....کیوان از مامان فحش
...نمیخورد.اما من بدبخت تا به کارای مامان اعتراض میکردم باید فحش میشنیدم

تو هم از تخم همون مرتیکه نسناسی-

داشتم میگفتم.....مامان هر شب دیر میومد خونه ارزوی یه روز خوب بودنش رو به گور میبرد
کاش بابا داشتم کاش مامان خوب داشتم کاش و کاش و کاش پیکان میدیدم دلم ضعف یرفت چه برسه
به یه بچه ای که یه دستش تو دست ننش باشه و یکیش تو دست باباش.....گیر دادنای کیوان
شروع شده بود.....یه ربع دیر از مدرسه برمیگشتم داد بیداد میکرد و فحش میداد اما کتکم نمیزد
.....فقط تهدید میکرد تهدیدایی که ترس رو تو وجودم مینداخت

هو ی کیمیا با تو ام یک بار دیگه فقط یک بار دیگه دیر بیای خونه میگیرمت به باد کتک فهمیدی؟-

اولا باهاش لج بازی میکردم اما وقتی برای اولین بار نوازش دستشو تو صورتم احساس کردم فهمیدم
این تو بمیری از اون تو بمیری ها نیست

امتحانای ترم اول رو با معدل 13 تموم کردم مامان کاریم نداشت همین که تجدیدی نیاورده بودم براش کافی بود اما کیوان که بچه درس خونی بود و تازه هم دی-پلم گرفته بود حسابی اذیتم کرد

خوب گوشاتو باز کن ببین چی بت میگم واسه ترم دوم اگه بخوای از این نمره ها بیاری میدونی چیکار - میکنم؟ دستا و پا هاتو میبندم یه دست خوش مزه بهت کمر بند میزنم بعدم واسه همیشه میندازمت گوشه اون اتاقت عین عتیقه خاک بخوری و ترش بشی

خب من سعیمو کردم-

برو گم شو سعیمو کردم سعیمو کردم فکرت کجاست که درس نمیخونی هان؟-

اون جلو جلو میومد و من از ترس این که کتک نخورم عقب عقب میرفتم

.....هیچ جا به خدا داداش من که کاری نکردم-

برو تو اتاقت و تا شب بیرون نیا بیرون کتک خوردی-

از ترسم گوشه اتاق کز کردم و شروع کردم به اشک ریختن دلم واسه خود بدبختم میسوخت مامان تو حال نشسته بود و صدامونو میشنید اما هیچ چیزی نمیگفت و هیچ کاری هم نمیکرد گاهی هم از حرف های کیوان خندش میگرفت و به جای طرفداری از من بدبخت خاک برسر عین این زنای هرزه بلندبلند میخندید.....

روز بعد وقتی رفتم مدرسه حرفای بچه ها در باره دوستاشون دوباره منو به وجد آورد بچه اروم و سر به زیری بودم خیلی دلم میخواست یه دوست داشته باشم اما از کیوان میترسیدم.....کیوان با چند تا پسر بزرگ تر از خودش دوست شده بود و وقتایی که مامان شبا بیرون نمیرفت و خونه بود کیوان میزد بیرون و بعد مست و خراب برمیکشت یه شب که من اتفاقی بیدار بودم و مامان هم نبود نزدیک بود به من تجاوز کنه ولی من خودمو تو اتاق حبس کردم و درو بستم از ترس خودمو خیس کرده بودم و روم نمیشدم بیرون پیام تا برم حموم و خودمو اب بکشم و شلوارمو عوض کنم من و کیوان هر دو صورت های خوبی داشتیم منتها بر عکس کیوان مشکلی بود و من چشم ابی(من دیدمش خیلی ناز بود) یه روز که رفتم مدرسه یه دختره که صبح چند تا شماره گرفته بود شماره هاشو بین بچه ها پخش میکرد منم اگه به سر و وعضم میرسیدم و از این حالت گدایی درش میاوردم میتونستم عین اب خوردن شماره جمع کنم این اولین فکری بود که به ذهنم رسید سراغ مامان رفتم

گم شو نکبت من پولم کجا بود-

به کیوان گفتم که تازگی مشغول کار شده بود

اولا من هنوز حقوق نگرفتم دویمه واسه چی پول میخوای میخوای بری دنبال جندگی؟-

داداش این حرفا چیه لباس میخوام لباسام کهنه شدن تنگ شدن-

برو بابا-

حسرت همه چی داشتم همه چی.....یه بار وقتی داداش یکی از دوستانم با ماشین اومد دنبالشو بعد درو براش باز کرد بی اختیار زدم زیر گریه اون قدر گریه کردم که بچه ها دیوانه شدن و منو بهفحش کشیدن به هیچ کس هم نمیتونستم بگم چه مرگمه

زندگیم خلاصه بود تو

حسرت-

بدبختی-

نکبت-

.....و-

بی مهری اطرافیانم منو هر لحظه به برقراری احساس با یه غیر هم جنس نزدیک و نزدیک و نزدیک
ت میکرد.....رفتم کنج اتاقم و شروع کردم به گریه کردن ننم که دلش به حالم نمیسوخت اما کیوان با
این که اخلاش خیلی گند میشد گاهی وقتا اومد تو اتاق

چیه چرا این قدر گریه میکنی؟-

هیچی برو بیرون-

جلو اومد و کنارم نشست

بس که عجولی دختر ۱۰ روز صبر کن حقوق بگیرم ۳۰ تومن میدم بهت برو خرید خوبه؟-

راست میگویی؟-

!!!!!! من دروغم گفتم-

از شوق پریدم بغلش و بوسیدمش اروم گریه کرد در گوشم گفت

تو حواستو جمع کن اشتباه نکن من هرکار بتونم برات میکنم تو به من قول بده سمت خطا نری منم -
قول میدم نهایت سعیمو بکنم و یه کاری کنم که از این نکبت بیای بیرون کیمیا قول میدم زندگی میچرخه
.....همیشه همه چیز یکسان نمیونه

گریه کردم اشکام اروم از روی گونه هام سر میخورد کیوان دستی به صورتم کشید و گفت

چشمات مته اسمونه وقتی گریه میکنی میشه دریا بعد منو از رو زانوهایش بلند کرد و رفت یه لحظه -
فکر کردم با همه ی بی مهری هاش چه قدر دوستش دارم و چه قدر از این که کنارمه خوش حالم اما
باهمه ی حرفایی که زد بازم نتونستم اتیش روشن شده ی تو دلمو بخوابونم شاید اگر این همه محدودم
نمیکرد این جوری نمیشدم.....کیوان بالاخره حقوق گرفت و به قولش عمل کرد نزدیک عید بود و
مامانم بهم یکم پول داد و منم رفتم لباس خریدم از شوق توی خونه مانتو و بلوز و شلوارمو ۱۰ دفعه
پوشیدم و ۱۰ ها بار تو اینه به خودم نگاه کردم.....مادر شبا که میرفت بیرون ارایش های ناجوری
میکرد و منم به زور چند تا از رژ هاشو ازش گرفتم

ارایش بد نکنی ها کیوان خون به پا میکنه.دلت کتک میخواد؟-

نه مامان خیالت راحتتنتنتنتنت-

از من گفتن بود خون به پا کنه من جلوشو نمیگیرم یعنی نمیتونم که بگیرم-

.....باشه مرسی مامانی-

بدم نمیومد زیر ابرو هامو بردارم بلد بودم بس که به دست ننم نگاه کرده بودم اما از کیوان میترسیدم
.....مامان که بهم چیزی نمیگفت ولی کیوان

رفتم با مامان حرف زدم

مامان تو میداری من زیر ابرو هامو دست بزنم-

اره از این قیافه بدتر کیم در میای ولی احتمالا یه دست مشت و لگد میخوری-

نمیشه راضیش کنی؟>-

به من چه تو میخوای بری جنده بازی من راضیش کنم بعدم تو که تا حالا این همه خوردی این یه بارم -
یا طاقت بیار یا در رو یا اگه جربزه این کارارو نداری گه میخوری از این گها بخوری

چرا همه با من این جوری حرف میزدن؟ مگه منه بدبخت چی کار کرده بودم؟

بالاخره دلمو زدم به دریا و ییه روز که از مدرسه اومدم موچین دادم دست ننم

وای چه حالی داشت وقتی تو اینه به خودم نگاه کردم مامانم منو بوسید و گفت

تخم جن خوشگل شدی ها-

تعریفشم با بد دهنی بود اما من به همینم راضی بودم

تق تق درو که شنیدم موش شدم و پتو رو کشیدم رو سرم و خودمو زدم به خواب

سلام مامان-

علیک-

کیمیا کو-

خسته بود خوابیده-

خسته بود خسته بود کوه میکنه مگه مامان این ترم دوم نمره بد بیاره خورش پا خودشه ها-

ببند دهن تو من جلو اون چیزی بت نمیگم تو هم گردن کش شدی افسار اون که دست توست هر گهی -
دلت میخواد بخوری بخور مگه وقتی عین حیوون بش سیلی زدی چیزی بت گفتم؟ نه....پس از این به
.....بعد هم نمیگم

(کیوان کوتاه اومد.....نصفه شب پاشدم اب بخورم اومد چراغو روشن کرد)مامان نبود

ترس تو چشمام دیده میشد

.....با دوانگشت اول دست راستش چنگ انداخت تو گوشت رون راستم و محکم تو دستاش فشار داد

اییی ایایی ایییی ول کن تو رو خدا ایایییی-

پس بگو چرا خانو کپیده بودن.....مگه من به تو اجازه دادم.....دختره پتیاره.بی حیا-

تو رو خدا ول کن ایییی من از مامان اجازه گرفتم ایییییی-

گه خورد بت اجازه داد پدرتو در میارم دختره بی ابرو.....شوهر کردی مگه-

بعد کتفمو چسبید و منو کشون کشون برد تو اتاق و پرت کرد رو تخت جای نیشگون محکمش
میسوخت با دستم اروم جای نیشگونشو ماساژ میدادم و گریه میکرد به بازو هام پناه برد مدام منو
میچلود دردم اومده بود و مدام میگفت بگو غلط کردم بگو گه خوردم میدونست که من چقدر از این دو
تا کلمه بدم میاد منم اولش مقاومت کردم

.....نمیگم بکشیم هم نمیگم-

.....که نمیگی هان هان-

وسط این هاناش گوشت بازو و رون هامو میپیچوند و من ریشه میرفتم و گریه میکردم ضعف کرده
بودم و دیگه نمیتونستم دووم بیارم برا همین گفتم

ببخشید دیگه تکرار نمیشه-

اونی که گفتمو بگو اونی که گفتم-

خیله خب باشه گه خوردم غلط کردم ایییی ول کن کندی گوشتمو ول کن تو رو خدا-

.....دوباره دوباره یالا-

کلید تو در چرخید مامان بود دستای کیوان از دور من رها شد و چشمش به طرف مامان چرخید

رو تخت نشستم و شروع کردم به مالیدن جاهای کبود بدنم و گریه کردن

مامان-باز چیکارش کردی ؟هان کیوان

ادم البته این ادم بشو نیست تو بهش اجازه دادی؟-

اولا تو نه شما نکبت دویم اره برو بگیر بکپ-

کارم با این تموم نشده هنوز-

....مامان کیفش رو به سمت کیوان پرت کرد

.....د برو د.....اشغال-

.....مامان رفت خوابید کیوان نگاه پر غیظی بهم کرد و گفت نجات پیدا کردی بقیش برا فردا

تا صبح از درد و از فکر بدبختیهام گریه میکردم و اشک میریختم .خدا رو شکر مدرسه به ابرو گیر
نمیداد.....از بس که دختر خراب و اشغال تو مدرسمون بود با یکی دوست شده بودم اخر همه
خرابا.....تو دلم بهش فحش میدادم و فکر نمیکردم روزی برسه که منم به درد اون گرفتار شم اون
شب مته تگ از داداشم ترسیده بودم و کتک خورده بودم جای نیشگوناش کبود شد جای دستای
قدرتمندش رو تنم مونده بود اما به این فکر میکردم که ایا واقعا فردا هم کتک میخورم؟

صبح زود از خواب پا شدم و اروم لباس پوشیدم و زدم بیرون یه پسری با موتور داشت از سر
کوچمون رد میشد

ای خوشگل چشم ابی کجا؟ بشین ترک موتور برسونت-

دفعه ی اول بود و من ترسیدم و قلبم تند تند میزد

برو گم شو اشغال-

با موتور اومد پشتم و اروم دستی به باسنم کشید

جوووووووووووووووو هیكلته عشقه سندی-

من ترسیدم و شروع کردم به دویدن به سمت مدرسه و اونم قاه قاه میخندید

به مدرسه که رسیدم رنگم پریده بود و مدیرمون بهم اب قند دداد من ته دلم احساس خوش حالی
.....میکردم و راضی بودم

تو کلاس یکی از دوستانم بهم یه شماره داد و گفت که شماره پسر عموشه.....خیلی با خودم کل
.....انداختم تا بالاخره تصمیم گرفتم بهش زنگ بزنم اما کی و کجاش رو نمیدونستم

توی خونه مدام فکرم مشغول بود ساعت ۷ کیوان اومد خونه ریلکس تو حال نشستم و کاری نکردم
مخصوصا یه تاپ تنم کرده بودم که جای کبودی هام رو ببینه و دلش به رحم بیاد انصافا هم زدم به
هدف

جلو اومد

اخ اخ ببین چی شده خیلی درد میکنه-

نه مهم نیست-

ببخشید ولی کاش به من میگفتی-

.....این و گفت و رفت و من حد اقل از یه کتک شونه خالی کردم

چند روزی گذشت با عوض شدن قیافم پسرای محل شروع کرده بودن به تیکه اندازی و شماره دادن
اولا میترسیدم ولی بعد عادت کردم و تازه از این که بهم توجه میکردن راضی هم بودم به سمت باتلاقی
میرفتم که از اون بی خبر بودم بالاخره اولین شماره رو قبول کردم و اولینم بار یکی از اونایی که
میخواستم وارد زندگیم شد و به دلم نشست....صورت ارومی داشت و ارمشی خاصی بهم میداد چشمای

سیاه و موژه های بلندش با چشمم بازی میکرد و قلبمو اروم میساخت اخرای اسفند بود و بهش قول دادم که بعد از سال تحویل حتما بهش زنگ بزنم

همیشه تو اون خاطرات لعنتی لحظه ی سال تحویل بهترین لحظه ی سال من بود همه در کنار هم مهربون میشستیم بابا با تمام بدی هاش منو رو زانوش میشوند و مامان دستمو میفشرد و کیوان گاهی صورتم رو نوازش میداد اون سال بابایی در کار نبود ولی با این حال باز من اون زمان رو دوست داشتم مامان همیشه اون زان گریه میکرد سال تحویل اون موقعیوان جای بابا رو خالی دید کنار هفت سین کوچولومون نشست و با دست به من اشاره کرد و چند بار به زانوش زد من نزدیک شدم وو با احترام خاصی روی زانو هاش نشستم وای که چه لذتی داشت و من چه قدر همه رو به خودم نزدیک میدیدم.چه ارزو های خوبی داشتم برای خودم.....چه ارزو هایی حیف که همیشه ارزو میموندن و حقیقت نمیشدن....حیف

چند روز که از عید گذشت بالاخره با ترس و لرز تصمیم گرفتم یه زمانی که کسی خونه نبود به حسین زنگ بزنم.گوشی خونرو برداشتم و تماس گرفتم

حسین پسر ارومی بود و به عنوان نفر اول باعث شده بود که رو پسرا حساب گرگ بازی نکنم و به قول همه ایرانی ها خواهر و برادر ها ی ناتنی بشناسمشون اما اشتباه میکردم هر وقت فرصتی پیش میومد تماس میگرفتم و باهاش حرف میزدم اولاً غرورم اجازه نمیداد از مشکلاتم براش بگم ولی بعد تازه یادم افتاد که برای چی دلم میخواست به با یکی دوست بشم و علتش در یه کلمه خلاصه میشد

تنهایی

این که کسی حرفتو نفهمه خیلی بده خیلی بده که نتونی حرف دلتو به کسی بگی که درکت کنه خیلی بده کسی نباشه که بتونی شادی ها و غم هاتو باهاش قسمت کنی کسی نباشه که بتونی تو اغوشش جون //////بگیری رو زانو هاش ارامشو پیدا کنی و رو گونه هاش عشقو لمس کنی

و من دنبال تمام این خوشی ها میگشتم میگم هیچ وقت به دارایی و پول دار بودن فکر نمیکردم نه ولی پول رو همه چیز نمیدونستم دوران خوبی رو با حسین داشتیم اون سعی میکرد تو شرایط سخت منو

اروم کنه و بسیار هم تاثیر گذار بود اما بالاخره با زیاد اومدن قبض تلفن انگشت اشاره مامان به سمت من برگشت و من همه چیو براش توضیح ادم اولین کار مادرانه ای که از مامان دیدم این بود کهخ برای جلوگیری کردن از تنبیه من توسط کیوان به کیوان گفتم که یکیه که ازشش خوشش اومده و داره باهاش حرف میزنه

و من برای بار اول مهر و محبت مامان رو دیدم برای ترم دوم به کوب درس خوندم و معلم تا دو نمره پیشرفت کرد و پیشرفتم به کیوان اجازه هیچ بحثی رو نداد

تابستون شروع شد و وقت ازادی من را رسید کیوان دیگه دو جا کار میکرد و دوست دختر بازی هاش هم اجازه گیر دادن به من و با من بودن رو خیلی بهش نمیداد و من هم رو دور بودم و حسابی حال میکردم این اون یکی دیگه دوباره از اول

خاطره ی مهمی نیستند میرفتند و میومدنو من تازه فهمیده بودم که چجوری میشه عشق کرد

اطلاعاتم در باره لذت جنسی صد برابر سنم بود....از فحشای مامان و پسر بازیام خوب چیزایی دستم اومده بود به مامان گفتم

پول میدی میخوام برم دنبال یه کار خوب-

حهحهحه کار بگیر بتمرگ بابا من نمیتونم نون در بیارم تو میخوای دربیاری بچهونت پاره -
میشه مگه به همین راحتی؟

ای خدا چرا من هر چی میگفتم یکی میزد تو ذوق من مگه من چه گناهی کرده بودم؟

.....مامنان تو اصلا نپرسیدی من میخوام چی کار کنم-

خب بگو-

مامان دوستم یه ارایشگاه داره که میگه اگه ۲۵ تومان اولیه رو بدم و یه هفته پیشش کار یاد بگیرم -
.....تو سه ماه تابستون استخدام میکنه بند انداز بشم ماهی ۶۰ تومان میده ها

برو بچه برو بگیر بتمبرگ سر جاتت کیوان اجازه نمیده ها جوب خون راه میندازه-

اه اه اه مگه میخوام چی کار کنم مگه قراره برم تو ارایشگاه مته اون دخترای مردمو بکنم؟؟؟؟ مگه -
من مته اونم

هوی صداتو برا من بلند نکن ها تو شنا گر ماهری هستی اب ندیدی حیفه نون-

دیگه چشمم جایی رو ندید با اشک صورت داغم داغ تر شد و بدون این که حرفی بزنم رفتم تو اتاق
کلی گریه کردم گاهی که خیلی دلم ممیخواست پول دار باشم میگفتم خدایا خراب بودم شغل خوبیه ها
این که هرشب تو بغل یکی بخوابی و با گرمای تنش گرمت کنه و تنهایی هاشو ازت دور کنه خیلی باید
!!!!!!فاز بده.....چی میشه منم مته مامانم بودم

شب کیوان زود اومد زنگ درو که زد تصمیم گرفته هر چی قدرت دارم برای تحمل فحش و کتک جمع
کنم اما حرفمو راست و ریست بهش بزنم

سلام-

علیک حالت؟-

مرسی تو خوبی-

اره-

/حال داری یه چیزی بهت بگم-

هان چیه باز میخوای نیومده عصبیم کنی؟نه لازم نکرده-

نه به خدا یه فکری کردم که به تو و مامان هم خیلی کمک میکنه-

چی؟-

یه کار پیدا کردم برا سه ماه تابستون-

چی؟کار؟؟؟؟تو ضعیفه میخوای کار کنی؟حهحه بمیر بابا بشین خونه جارو تو بکن-

من ضعیفه نیستم کی یاد میگیری با یه خانم محترم درست حرف بزنی؟-

بایه خانم نوججون باید درست حرف زد کی یاد میگیری؟-

بایه خانوم تو به زنیکه ای گفتی زکی-

بدم هم نمياد لاقل وقتی برم و جنده بشم فحش هايی که بهم ميديد راسته و بی گناه فحش نميخورم-

از جانش بلند شد و انگشتن اشارش به سمت من برگشت

....فقط کافيه یک بار ديگه جملتو تکرار کنی اونوقت-

اون وقت چی اصلا تا نزاری برم کار کنم هم تکرارش ميکنم هم عمليش-

ديگه خون جلوی چشماشو گرفت و با پشت دست جوری به صورتم زد که بی حس شد وقتی برای گريه کردن و اين جور چيزا نداشتم اون به دستشویی رفت و من به اتاق دويدم مانتو پوشيدم روسريم رو سرم کردم و بی مهابا از در بيرون زدم صدای کوبيدن در کيوون و مامان را به دم در فراخواند اما من تو سياهی اون کوچه باريک و اشغالی با اون لباس مشکی گم شدم و تنها چيزی که پيدا بود برق چشمای ابيم و صدام حق حقم بود...صدای قدم های کيوان رو ميشنيدم که بهم نزديک و از من دور ميشد فقط تو ی يه ساختمون خبرابه پشت اجرا نشستم اخرش مامان يخه کيوانو کشيد و گفت ولش کن نترس زود بر ميگرده خايه جنده شدن نداره

زر نزن مامان دختره نگرانشم هزار تا از من و تو بد تر هست-

مامان خوابوند پشت گردن و کيوان و کشيدش تو خونه

صداش ميومد

ديوس به ننت ميگی زر نزن کس کش رو حرف من حرف ميزنی؟-

تازه فهمیدم چرا درو همسایه ادم حسابمون نمی‌کردن صدای این فحشا بوده که بیرون میرفته

با گریه شروع کردم به راه رفتن تا به خیابون اصلی رسیدم یه پسره که دور دستش یه چاقو پیچیده بود باز نجیر بهم تیکه انداخت ترسیدم پیچیدم تو کوچه فرعی دنبالم اومد دویدم دنبالم دوید رسیدم به بن بست تنگ دیوار گیر کردم

[illegible]

//// دست به من بزنی جیغ میزنم-

خب دستمو میذارم رو دهنتم-

بعدم هر هر خندید

شروع کرده بود به ایستادن صورتم که یهو دیدم در یه پارکینگ باز شد زدم لای پاشو چپیدم تو پارکینگ یه مرد حدوداً ۳۰ ساله بود

اقا اقا تو رو خدا-

انگار که فهمیده باشه چم شده درو بست و محکم در اغوشم کشید

!!!!!!.....نترس بيا بالا-

من ترسیده بودمممممممممم

گر خیده بودم وقت نداشتم که به این یکی اعتماد نکنم یا امتحانش کنم شایدم خیلی بچه بودم نمیدونم

چیه عزیزم ترسیدی؟ نترس خانومی بیا بریم بالا یه چایی داغ بهت بدم خستگیت در بره-

و چون مردود بودن من رو دید دستمو کشیدو اروم کشان کشان من را تا خانه اش برد

در نیمه باز بود در را با پا باز کرد

فرشته کوچولو بفرمایید تو نترس کسی خونه نیست خانوممم-

نه ممنون بهتره من برم-

نترس عزیزم باهات کاری ندارم برو تو یه چایی بخور خودم تا دم خونه میبرمت-

با تامل سرمو انداختم پایین و رفتم تو میدونستم اون چیز دیگه ای میخواد اما تصمیمی گرفتم اون لذتو تجربه کنم و این بشه راه کسب درامدم

بفرمایید بشین-

نشستم خانه جالبی بود به اشپزخانه اپنش رفت و دو تا چای ریخت و امد

روی تخت بودم شلوارم نصفه و نیمه پایین کشیده شده بود نمیدونستم ساعت چنده وقتی توی این خونه اومدم هدفم زن شدن و لذت بردن بود اما حالا ترسیده بودم نکنه یوقت داستان های ترسناکی که

میشنیدم راست در میومد !درباره زن شدن و کشته شدن دخترا و نکنه کیوان میفهمید اون وقت چه بلایی میتونست سرم بیاره دیگه چشمام سیاهی رفت به خودم اومدم و دیدم یه لگد محکم

زدم به وسط پاش ! شلوارم میکشم بالا بیچاتره از درد افتاد روی زمین به سمت در هجوم بردم اون گیج پاشو بین دستاش قایم کرده بود من درو باز کردم شلوارمو نیمه بالا کشیده بودم و مانتو ام رو هم فقط

برداشته بودم و تنم نکرده بودم پله ها رو دوتا یکی پایین رفتم صدای پاهاش از پله های بالاتر میومد از در

فرار کردم حتی در پایینی رو هم نبستم توی خیابون مانتو رو به زور تنم کردم اما دکمه هاشو نبسته

بودم سایشو که دیدم به یه خونه قدیمی پناه بردم در زدم نمیدونم برا چی اما ته دلم صلوات میفرستادم

که تو مخمسه بدتری نیفتم پشت ایفون صدای یه پیرزن مهربون به گوش میرسید

بله؟-

مادر جون تورو خدا دنبالم کردن تو رو خدا-

تو کی هستی دختر جووون.؟-

تو رو خدا تو رو خدا-

بیا بالا نه نه بیا-

درو باز کرد و من جلدی پریدم تو پیرزن یه لیوان اب قند برام آورد و داد خوردم منم براش گفتم تو
خونه

دعوام شده و زدم بیرون و مزاحمم شدن اونم کلی نصیحتم کرد

بالاخره گفت زنگ میزنه خونه که بیان دنبالم

بیست دقیقه بعد کیوان دم در بود دیدمش میخواستم سرمو بندازم پایین اما برق سیلش روی زمین پرتم
کرد

لینک مشستقیم و ویرایش شده ی رمان

بیا خانومی بزنی گرم شی-

چشم ممنون-

همون طور که چایی داغشو هورت میکشید گفت خب نمیخوای دربیاری لباستو؟

با تردید گفتم

ممنون راحت دیگه بهتره برم-

کجا اگه میخواستی بری چرا اومدی؟ نترس به اون پایین کاری ندارم و بلایی سرت نمیارم حالا بدو بیا -
بشین رو پام بدو دیگه

من بلند شدم که برم یعنی ترسیده بودم

اما اون دستمو کشید و من رو روی پاش نشوند

مانتو ام را درآورد و روسریمو باز کرد

زیر مانتو تاپ تنم بود

من تقریبا میلرزیدم گفت نترس نترس فشار نمیدم دردت نمیداد حالم میکنی وای چه دستای هنرمندی
داشت دستاش رو سینم حرکت میکرد و من لذت میبردم اون هم با جون و نازی و اخ گفتنش من رو
بیشتر تحریک میکرد

اخ نه دیگه باید برم دیر شده-

کجا زوده هنوز نترس-

دیگه ترسیده بودم

پاشو میخوام برم-

! کجا بگير بخواب۔

ولم كن ميخوام برم-

خفه جوجه حرف بزنی تنبيه مېشى

ولم كن مثلا ميخواي چه غلطی بكنی؟-

الان بہت میگم جججججججججوووووووووووننننننن -

برق سیلش روی زمین پرتم کرده بود پیرزنه گفت

نکن مادر اشتباه کرده بچگی کرده شما ببخش بچست دیگه.

من روی زمین ولو بودمو اشک میریختمو گونمو میماتلیدم و کیوان چپ چپ و محکم نگاهم میکرد
یهو گفت بلند شو بلند شو بقیه حسابو تو خونه میرسم پاشو تو له سگگگگگگگگ

اما من هنوز روی زمین ولو بودم کیوان لگدی به پهلوم زد و درخواستشو این بار کمی بلند تر اعلام
کرد

من به زحمت از جام بلند شدم کیوان رو به پیرزنه گفت

مرسی حاج خانوم زحمت کشیدین-

خواهش میکنم نه نه اینم عینه نوه خودم ننه جان یدقه بیا کارت دارم میخوام درگوشت یچیزی بگم-

کیوان جلو رفت نفهمیدم پیرزنه در گوشش چی گفت اما صدای کیوان که بلند تر بود رو شنیدم که
نیگفت

باشه حاج خانوم بهش زیاد سخت نمیگیرم-

بعد دست من و محکم کشید و در اون خونه رو محکم بهم زد

بیرون در اون خونه دستمو ول کرد و من از مو گرفت و گفت تا دم در خونه همینجوری میبرمت تا ادم
شی بلایی به سرت بیارم که مرغا به حالت تخم بذارن انتر.... رفتی جنده بازی اره؟ ادمت میکنم؟ رفتی
سکس دیگه؟

نه نه ایییییییییی موهامو ول کن سکس چیه میخوای ببر از مایش من سالم هستم من پشت یه - ... ساختمون خرابه یه مدت قایم شده بودمو گریه میکردم یهو يدونه از این کار گر عوضیا که

کہہ چکی؟۔

موهامو ول كن تا بگم۔

ول نمیکنم بنال بجنب۔

.....بگیره و که منم در رفتم و در خونه این پیرزنه رو زدم و رفتم تو
 اخخخخخخخ باشد باشد که یدونه ازاون کارگرا یسری حرفای چرت و پرت زد و خواست ازم لب -

حرف من که تموم شده بود نزدیک خونه بودیم درخونه رو که باز کرد و رفتم تو مامان خونه نبود میدونستم کجا بود اما اصلا انگار نه انگار که دخترش این وقته شب از خونه زده بوده بیرون و

نمیدونستم چه مجازاتی در انظارمه داشتم بهش فکر میکردم که یرت شدم روی تخت خواب

دمرو شو۔

چی؟ برای چی داداش ببخشید رحم کن دیگه داداشی تورو خدا-

خفه شو گفتم دمر و شو-

دمر روی تخت خوابیدم دستا و پاهام با طناب به تخت بسته شد هر چی التماس میکردم انگار اصلا گوشاش نمیشنید و نمیفهمید البته حق هم داشت ولینه به اون شدت و وحشی بازی دستمامو به میله تخت بسته بود کمر بندشو باز کرد من جیغ میزدم که نزنه چون کیوان وقتی دست به کمر بند میشد هیچی نمیفهمید و ضربه هاش اون قدر محکم بود که خون از بدنم جاری میکرد

ک ک ک ک ک ک ک ک ییویوان تو تو تو تو تو رو خدا-

تق تق تق تق تق و صدای ضربه های پیایی کمر بند و اخ اخ اخ اخ ها و ناله های من بالاخره بعد از ۴۰ ضربه رضایت داد من دیگه حالا نیمه بیهوش بودم پشت موهامو گرفت و عین ساواکیا سرمو آورد بالا و گفت

گوشا تو وا کن دفعه دیگه از این غلطا بکنی پوست از پاهات میکنم میدونی که؟-

من رو به بیهوشی بودم و صدام در نمیومد و چشم هر لحظه بیشتر و بیشتر بسته میشد نمیتونستم حرف بزنم تا این که به کل از حال رفتم

اما من بدبخت نه با اب به هوش اومدم نه با سیلی من رو با نیشگون به هوش آورد

پاشو توله سگ پاشو جنده کارم باهات تموم نشد-

ا خ اخ ا-

صد بار میگی گه خورد غلط کردم تا ببخشم-

تو رو خدا بازم کن دارم میمیرم-

یا میگی یا تا صبح به تخت بسته میشی-

تورو خدا-

تق تق دو باره زد و بین ضربه هاش میگفتم بگو

تق تق تق بگو که خوردم-

و من بار ها تکرار میکردم

بالاخره دست از سرم برداشت کمرم از خون پر شده بود و داشتم میمردم اشک میریختم اما کسی نمیدید
مامان هم حتی رسید چپ چپ نگام کرد و زد زیر خنده

کیوان جلو اومد دستامو باز کرد بعد با یدس من رو بلند کرد و خودش رو تخت نشست و روی دستاش
منو خوابوند

نترس میدونم درد داری اما این درد برات لازمه تا ادب شی دیگه نباید این کارارو بکنی بسه دیگه -
گریه نکن من شاید خشن باشم اما اشک تورو هم دوست ندارم ببینم تو بیخود میخوای بری سرکار مگه
من جون نمیکنم واسه چی میخوای بری کار کنی چرا تو ارم نمیگیری چرا همش رو مغز منی چرا
عذابم میدی چرا کارای بچه گانه ای میکنی که به این حال و روز بندازمت چرا کار خواهر من باید
بکشه به پناه بردن به یه پیرزن و فرار از خونه برسه هان چرا؟ الان که تو دردی میگی الان که

توشکی میگم الان که داری اشک میریزی میگم که بفهمی نمیخوام زندگی ایندت مته الان باشه نمیخوام
بشی کثافت نمیخوام مته مامان بشی میفهمی لعنتی میفهمی؟

من اما تاب حرف زدن نداشتم کیوان اشک ریخت و پیشونیمو بوسید نگران زخمت نباش کیمیا الان
بتادین میارم تمیزش میکنم یکم میسوزه اما براش لازمه

اون با بتادین زخمامو میز کرد و بست و منو سر جام خوابوند اون شب هر فکری از ذهنم رد شد اما به
این نتیجه رسیدم که حقم بوده و اشتباه کردم روز بعد اما امتحان سخت تری در انتظارم بود

صبح روز فردا وقتی چشمامو باز کردم کسی خونه نبود تا خواستم از جایم بلند شوم یاد درد هایی که

کشیده بودم افتادم وکار اشتباهم.....اما با این کارم اشتباه بود لذتی که برده بودم وصف

ناشندی بود و بدم نمیامد که هیچ دختری درجهان نبود و همه زن بودند تا هر کس به راحتی هرکاری
.....رو که میخواست انجام بده

..افکار مانند شاخه ها ی یک درخت بزرگ و بزرگ تر میشدند و رشد میکردند

زندگی از سر آغاز شده بود نمیفهمیدم به داشتن برادر ناتنی چون کیوان باید افتخار کرد یا نالید

...نمیدانستم و نمیفهمیدم و نمیتوانستم حس کنم

بعد از ظهر کیوان به خانه آمد با یک بسته کادویی که با کاغذ قرمز ارزان قیمتی بسته بندی شده بود
من

که هنوز غرق در فکر بودم گوشه اتاقم کنم دیوار جنوبی مچاله شده بودم و سرم را بین پاهایم گرفته

بودم اشک میریختم یاد حرف بابا افتاده بودم رکه میگفت

.....کیما وقتی گریه میکنی چشمت قرمز میشه قرمزیه سفیدی چشت به اون ابی خوشگلش نمیداد.

اخرخرخرخر

کیوان وارد خانه شد

کیما کیما ابجی کجایی؟ بیا برات یه هدیه دارم.

در دل پوزخند زدم و با صدایی اهسته و گریه الود گفتم

اینجام تو اتاقم بیا تو اتاق.

تو که هنوز داری گریه میکنی؟ باور کن برات لازم بود کیما حالال اشکاتو پاک کن ببین برات چی -
خرید

این چیه؟.

تو باید بازش کنی من که میدونم توش چیه-

برا منه؟-

نه برا عممه-

بسته را با هیجان باز میکردمو اشک هایم را پاک مینمودم

چی؟ یه روپوش سفید پزشکی؟؟؟؟؟؟-.

خب اره!!! خوشت نیومد؟ مگه نمیخوای تو ارایشگاه کار کنی؟ لباسات کثیف میشن اینو خریدم برا -
اون موقع

حرف هایش مانند زنگ بود از جایم بلند شدم و چشمانم را درشت و معصوم کردم

چی چی کیوان تو چی گفتی؟-

همون که شنیدی دیدم ماگه بری سر کار بهتر از اینه که بری ول بشی ولی باید محیطو ببینم-

بی محابا خودم را در اغوشش رها کردم

وای کیوان دوستت دارم دوستت دارم-

و اون منو در اغوش گرفت و چند بار چرخاند و از روز بعد کار من در ارایشگاه شروع شد

صبح روز بعد در ارایشگاه بودم

قت قت شهین خانوم من کیمیا هستم اومدم برای کار اموزی و کار مبلغ اولیه رو هم که برای ثبت نامم خواسته بودید با خودم اوردم

شهین دستی به موهایش کشید و گفت

بیا تو پولتم بذار رو میز اگر لباس اوردی بپوش-

کارهایی که گفت انجام دادم داشت زیر ابرو برمیداشت

بیا دختر بیا ور دستم و به دستم خوب نگاه کن-

و من هم در دستش دقیق میشدم

همانطور که کار میکرد گفت

ببین بچه از تخم و ترکه هر کی هستی باش این جا خراب بازی طعنه ارایش گری که باش ارایش بد -
نمیکنی بدحجابی نمیکنی افتاد؟

بله من خودم هیچ کدوم از این کارارو نمیکنم-

خوبه افرین-

چند روزی گذشت هم کار یاد میگرفتم هم کار میکردم سشوار میکشیدمو و بند مینداختم و زمینو تمیز
میکردم از این که تو خونه و تو اون محیط نبودم راضی بود یه هفته ای گذشت

یروز زنگ زدن از ارایشگاه و به مامانم گفتن

سلام خانوم خسته نباشین ما فردا دوتا عروس داریم شاید مجبور شیم کیمیا رو یکم دیر بفرستیم خونه -
اشکال نداره؟ اخه سرمون خیلی شلوغه

و مامان هم مخالفت نکرده بود

اون روز واقعا روز سختی بود من قبل از غروب افتاب میرفتم خونه اما کار اون شب تا ساعت ۱۰
طول کشید من دیگه حسابی از پا افتاده بودم

خواستم برم که شهین خانوم داد زد

کجا!!!!!!!!!!!!!!-؟

خونه دیگه-

تو این تاریکی؟ تنها؟ صبر کن پسرم داره میاد اینجا بگم تا دم خونه ببرتت-

نه بابا خیلی ممنون-

ناز نکن بهتره یه مرد تو این تاریکی همراهات باشه-

و چند لحظه بعد اون پسر پایین در بود

من جلو ی در رفتم و سلام کردم

سلام-

.....سلام خانومه-

کیمیا هستم-

کیمیا خانوم خوشحالم از اشناییتون-

و شما آقای؟؟؟

علی رضا ہستم۔

علی رضا..... همیشه اسم علی رو دوست داشتم دلم میخواست اگر پسری به دنیا اوردم اسمشو علی بذارم یا حد اقل اسم همسر علی باشه علی رضا پسر شهین خانوم جوونه بیستو یکی دو ساله ای بود با چهره ی مردونه ی کاملا ایرانی موهای پرپشت و مشکی و چشم ها ی درشت و مژه های برگشته پوستی جو گندمی و بینی نسبتا جمع و جور و لب هایی زیبا.....قد و بالا دار و چهار شونه و تو پر و هیکلی وا گر بخوام از تیپش بگم اون موقع برای من وصف ناشدنی بود یا بهتر بگم خودم هم از دیدنش یکه خورده بودم واقعا بهش نمیومد پسر شهین خانوم باشه یا به شهین خانوم نمیومد همچین پسری داشته باشه و اصلا به علی رضا نمیخورد که بچه پایین شهر باشه اصلا با اون دکوپوز فکر میکردی بچه ی بالا شهره که البته همینم بود من غرق همین افکار بودم و شانه به شانه علی رضا راه میرفتم تا این که با صدای او به خود امدم

کیمیا خانوم شما همیشه اینقدر ساکتید؟۔

بله؟ خیر فقط گاهی من بیشتر اهل حرف زدنم۔

یس چه قدر خوب میشه که اگه منو هم بهر مند کنید۔

اِخه راستش الان موضوعی برای حرف زدن ندارم شما بفرمایید-

من؟ من از چی بگم؟-

نمیدونم از همونی که توقع داشتید من حرف بزنم چون منم موضوعی برای صحبت نداشتم.

خب چطورہ از خودمون بگیم۔

این جمله رو که میگفت من دقیقا منظورش را فهمیده بود یعنی هر کس نمی فهمید هم خر فهم میشد زیرا که جوری پر شیطننت به صورت و چشمهایم خیره شده بود که فهمیدم معجزه عشق درونم صورت گرفته...چه لذت بخش بود اولین عشششششششششششش

پس بازم شما شروع کنید۔

من من بیستو یک ساله قراره لیسانسمو اینجا بگیرم و کارامو جور کردم که برای فوق لیسانس برم -
خارج از کشور.....ممکنه برم المان شایدم فرانسه

اوه چه عالی این خیلی خوبه پس شما حسابی اهل درسید-

مگہ شما نیستید؟؟۔

الان که همه ديپلومو ميگيرن اوني موفقه که بخواد ادامهش بده و من نميدونم که ميخوام چي کار کنم.

بدیه پایینه شهر اینه که سنتی تر عمل میکنن-

.....مگه شما بچه اینجا نیستید؟شهین خانوم که-

شهین خانوم با پدر من ازدواج کرد پدر من ادمی بود ببا وضع مالی عالی و اخلاق واقعا بد وقتی که -
من کوچیکتر بودم بابا مامانمو طلاق داد مهریش رو هم بخشید تا جونشو ازاد کنه و از زیر دست بابام
.....و کتکاش بیاد بیرون و همین کارم کرد

و شما پیش پدرتون موندید؟-

به ناچار اره اخه سرپرستیمو دادن بابام ولی از وقتی که ۱۸ سالم شده بین این خونه و اون خونه در -
رفت و ادمم

اخی چه زندگی سختی داشتید-

شما چی شما نمیخواید از خودتون بگید؟-

چرا ولی راستش رسیدیم خونه ما تو این کوچست-

خب تادم منزلتون همراهیتون میکنم-

.....نه اخه-

.....میفهم میترسید پدرتون فکر بدی بکنه-

نه نه پدرم نیست برادرم یذره عصبیه-

درک میکنم منم راضی نیستم شما اذیت بشین خوشحال شدم از اشناییتون-

منم همینطور خدانگهدار-

خداحافظ ||| نه نه یه لحظه صبر کنید-

و کاغذ و قلمی از جیبش دراورد و شماره ای روی ان نوشت

بفرمایید این شماره اتاقه منه نگران نباشید کسی جز خودم این خطو برنمیداره-

با تامل شماره رو ازش گرفتم و گفتم

ممنون-

منتظر تماس هستم-

سری تکان دادمو رفتم

روزها پست سره هم میگذشت من همش فکر علیرضا بودم

دوست داشتم به ش زنگ بزنم اما نمیشد هم میترسیدم هم از ش خجالت میکشیدم

اخه اون از همه لحاظ از من بالاتر بود

.....از نظر سنی عقلی سطح تحصیل محل زندگی و

روم نمشد با اون رابطه داشته باشم همه فکر میکردم از اون پایین ترم

کیوان دیگه وقته خدمتش رسیده بود من هر شب قبل خواب تصویره روزای بی کیوانو میکردمو با خوشحالی میخوابیدم

البته فکر به علیرضا نمیذاشت این خوشحالی دووم بیاره

یه هفته گذشته بود من احساس میکرد هر روز علاقه م به علیرضا بیشتر میشه با فکر کردن به ش

ولی هر روز زنگ زدن به ش برام سخت تر میشد

انقدر به علیرضا فکر کرده بودم که دیگه به پسرا محل نمیذاشتم همه ش فکرم اون بود

تا اینکه یه روز ما تو ارایگاه کاره زیاد داشتیم مجبور شدم تا 9 بمونم شهین خانم که حواسش بود دیر
وقته

گفت امروز علیرضا میاد اینجا وایسا بگم بات بیاد وقتی گفت علیرضا میاد از خوشحالی بال دراوردم

ولی یهو گوشیه ارایشگاه زنگ خورد شهین خانم برداشت

بله بفرمایین-

من برادر کیمیا هستن؟-

بله یه لحظه گوشی-

کیمیا بیا داداشته

سلام کیوان-

سلام-

الان کارم تموم میشه میام خونه-

تنها؟-

...نه پسر شهی-

گند زدم نمیدونستم چجوری جمع ش کنم

چی پسره کی؟-

هیچی-

نه گفتم کی باهاته؟-

هیچکی بخدا قراره پسر شهین خانم تا دم خونه برسونتم-

لازم نکرده من خودم میام اونجا دیگه با پسره شهین خانم میپری ها؟-

نبخدا کیوان شب بود شهین خانم گفت باهام بیاد-

میام دنبالت توراه به م توضیح میدی-

نه کیوان تروخدا کاری نداشته باش هنوز از اونسری درد دارم-

هنوز درد داری ولی فراموش کردی چرا درد ها؟-

کمبود گریه م بگیره

وایسا میام یادت میارم-

گوشیو قطع کرد به شهین خانم گفتم کیوان داره میاد اونم زنگ زد علیرضا گفت نمیخواد بیاد اینجا

من از اینکه این فرصتو از دست داده بودم و البته تنبیه کیوان سخت ناراحت بودم

نیم ساعت بعد کیوان اومد بغض گلومو گرفته بود با شهین خانم خداحافظی کردم و رفتم

ایفون به صدا در اومد میدونستم کیوانه اماده بودم که ابروم جلو شهین خانم بره

شهین خانم گفت بگو بیاد بالا میخوام ببینمش

فهمیدم که شک کرده نکنه دوست پسرم باشه گفتم چشم الان میگم بیاد

گفت سلام داداشی تر خدا ارومو نبر بیا بالا یه چایی بخور بریم

کیوان اومد بالا بعد از سلام و علیک با شهین خانم

:گفت

ممنون که حواستون به خواهرم هست

از تعجب داشتم شاخ در می اوردم اخه این اولین بار بود که کیوان ابرومو نمیبرد

خواهش میکنم بالاخره وظیفه ی ماس که حواسمون به ش باشه ولی شما منظورتون چی بود؟-

هیچی اینکه نمیذارید شب تنها بیاد خونه-

اهان بله میخواستم پسر مو بفرستم برسونتش که خودتون زحمتشو کشیدین-

به هر حال ممنون لطف کردید مادیگه بریم-

خواهش میکنم خدا نگه دار-

خداحافظ-

از اینکه ابروم نرفته بود خوشحال بودم

تا چند تا کوچه دور شدیم گفت

میای ارایشگاه که جنده بازی دراری؟

میای که با پسر شهین خانم بیای؟

دختره ی پتیاره حالیت میکنم

تا دم خونه همه ش نیگونم میگرفتو سرم داد میزد تقریبا تو خیابون همه متوجه مون شدن

اون شب کلی گریه کردم هم بخاطر کیوان هم بخاطر اینکه نتونستم با علیرضا پیام خونه

یک روز بود از اون ماجرا میگذشت خداروشکر با همون چنتا دادو ضربه بیخیال شده بود

دیگه میخواستم به علیرضا زنگ بزنم بیشتر از این نمیتونستم صبر کنم داشتم دیوونه میشدم

که بالاخره تصمیم گرفتم زنگ بزنم ولی این روزا کیوان مرخصی گرفته بود دنبال کارای سربازیش بود

..... و من نمیتونستم زنگ بزنم

من هر روز از ارایشگاه که میومدم کیوان کاراشو کرده بود برگشته بود خونه و من نمیتونستم از خونه

به علیرضا زنگ بزنم 5 روزی گذشت

دیگه تحمل نداشتم

تصمیم گرفتم برم بیرون به علیرضا زنگ بزنم

من دارم میرم پیش دوستم-

چی؟ کدوم دوستت؟-

مینا-

مینا کیه؟ چیکارش داری؟-

(هیچی میخوامم برم باش حرف بزنی)دلیل بهتری پیداانکرده بودم-

لازم نکرده-

.....کیوان-

همین که گفتم-

.....ولی

ولی نداریم بشین توخونه حرف اضافی هم نزن-

سر ظهر میخوامم برم ارایشگاه تصمیم گرفتم تو راه یه کارت تلفن بخرمو از تلفن عمومی

زنگ بزنم

اولین باجه تلفنی رو که دیدم رفتم

کارتو گذاشتم داخلش شماره اتاقشو که حفظ کرده بودم گرفتم

صدای مردونه ای گفت

سلام بفرمایین-

ببخشید با علیرضا کار داشتم-

خودم هستم امرتون-

اقا علیرضا کیمیا هستم-

بیبیله! کیمیا خانم شما هستید؟-

بله خودم هستم-

زود تر از اینا منتظر تماستون بودم-

باید ببخشید نمیتونستم زنگ بزnm بعدا توضیح میدم-

الان این شماره ی خونتونه؟-

نه از تلفن عمومی تماس میگیرمپ اخه داداشم یه کم غیرتیه گیر میده-

اشکال نداره حالا داداشتون چند سالش هس؟-

از خودم بزرگ تره اسمشم کیوانه-

کی میتونم ببینمتون-

امروز فکر کنم وقت داشته باشم-

باشه پس امروز بیاین چلوی ارایشگاه مامان از اونجا با هم بریم یه دوری بزنینم-

باشه کاری ندارین؟-

نه دیگه خداحافظ-

۱۱۱۱۱ ببخشید نگفتین ساعت چند؟-

ساعت 6 بیاین-

باشه خداحافظ-

خداحافظ-

ساعت 5 بود من دیگه آماده شده بودم هنوز کیوان نیومده بود میدونستم 5:30 میاد و اگه میومد

من دیگه نمیتونستم برم

پس 1 ساعت زود تر راه افتادم یکم خیابون گردی کردم بعد رفتم تو پارک چند نفری شماره دادن که نگرفتم بعضیا رو هم

پاره کردم تا بینن که شماره نمیگیرم

خلاصه ساعت 6 خودمو رسوندم ارایشگاه

درش بسته بود

علیرضا اونجا بود

یه شلوار لی پوشیده بود با یه تی شرت خوشگل که به تنش نشسته بود

ته ریش تو صورتش پر بود

یه کوله پشتی ام داشت

که وقتی ازش پرسیدم این چیه گفت برای باشگاه آورده

رفتم جلو

سلام-

سلام کیمیا خانم-

خوبین؟-

بله خیلی ممنون شما چطورین؟ ممنون که تماس گرفتین-

منم خوبم خواهس میکنم-

خب حالا کجا بریم؟-

!نمیدنم شما دعوت کردین اقا-

خندید و گفت بله بریم یه دور بزنیم بعد بریم کافی شاپ اکواریوم-

باشه-

تو راه کلی خندیدیم

من داشتم طعم داشتن یه دوست پسرو همون طعمی که حسین نتونست به م بچشونه میچشیدم

بعد از نیم ساعت گشت و گذار رسیدیم به یه کافی شاپه انتیک

خیلی با کلاس بود

معلوم بود خیلی گرونه

رفتیم تو بعد سفارش دو تا بستنی

یکم با هم حرف زدیم من از کیوان گفتم از اینکه میزنتم از مامان از زندگیم

گریه م گرفته بود دستامو گرفت گرمای دستاش ارومم کرد با دست اشکامو پاک کرد گفت حیف نیس با اون چشای قشنگت گریه میکنی

من هر کمکی ازم بر یاد میکنم

اگه بخوای با کیوان حرف میزنم

نه ترو خدا خون به پا میکنه-

باشه هر چی تو بگی حالا بستنیتو بخور-

با حالت بچه گونه ای گفتم ممنون لضا-

اونم خندید دستامو ول کرد و مشغول خوردن بستنی شد

وقتی فهمیدم که ساعت چنده از ترس داشتم میمردم 7:30 بود کیوان الان حتما خونه بود میرفتم میکشت منو

به علیرضا گفتم اونم گفت الان یه تاکسی دربست میگیره زود برسم

بعد 20 دقیقه خونه بودم

از علیرضا تشکر کردم و باش خدا حافظی کردم گفتم فردا به ت زنگ میزنم

اونم خداحافظی کرد و من پیاده شدم همونجور که دست تکون میداد تا کسی رفت

با تر کلیدو انداختم به در

چراغ خاموش بود

عجیب بود

کیوان هنوز نیومده بود

از این فرصت استفاده کردم سریع رفتم خونه لباسامو عوض کردم مشغوله کارای خونه شدم تا اگه
اومد شک نکنه

مامان که این روزا فقط شبا و بعضی روزا خونه میومد انگار کاسبی خوب بود

اون شبام که میومد مست بود مسته مست

گاهی اخلاقش خوب بود گاهی بد

دیگه مامان مهم نبود من فقط منتظر بودم کیوان بره سربازی تا هر روز با علیرضا برم بیرون خلاصه
.....از زندگیم استفاده کنم

نیم ساعت بعد اومد

سلام داداشی کجا بودی؟-

سلام چرا گوشه‌یرو بر نمیداشتی؟-

مگه زنگ زدی؟-

یعنی میگی زنگ نمیخورد؟-

نه به جون کیمیا-

اشکال نداره-

خسته ای؟-

اره یه چیز بیار بخورم-

باشه الان-

مامان اومد با هم شامو خوردیم

من خسته بودم و تازه صبحم کار داشتم رفتم بخوابم

که صدای مامانو کیوان که با هم میزدنو شنیدمو وایسادم

از صبح چه غلتی میکردی-

هیچی دنبال کارای سربازی بودم-

خب-

ماه دیگه باید برم ولی تن تن میام به تون سر میزنم 2-

لازم نکرده-

خودم میدونم چیکار کنم راستی تو این مدت که نیستم حواست به کیمیا باشه جنده بازی درنیاره-

تخم سگ تو روی من وایمیسی؟ به من ربطی نداره این کیمیا-

تو فقط از راه بدرش نکن نمیخواه حواست باشه-

دهیوز-

گفته باشم اگه بیام ببینم خطایی کرده خوشو میریزم اینبار با چاقو نه کمر بند-

....تو گه میخوری حق ن-

من دیگه علاقه ای به گوش دادن نداشتم راهمو گرفتم رفتم

بعد از چن دقیقه بخواب رفتم

صبح پاشودم سریع از خونه رفتم بیرون رفتم ارایشگاه

کارامو که کردم و تموم شد خدا حافظی کردم رفتم

سلام لضل چطولی؟

(سلام این چه نوع طرزه بیانه؟)(با کنجکاو ی پرسید-

بجگونه-

بعد خندیدو گفتم خیلی باحال حرف میزنی

لضا هل لوز بلیم گلدش؟-

بریم میخواستم خودم بگم هر روز بعد ارایشگات بریم-

باشه پس هر روز اینجا باش-

باشه-

اون روز یکم گشتیم علیرضا خسته بود منو رسوندو رفت

کم کم علاقه م به ش داشت واقعی میشد

داشتم وابسته میشدم

هفته از دوستیمون میگذشت 2

احساس میکردم اونم دوس داره

هر وقت خودمو لوس میکردمو قهر میکردم

بهم میگفت دختره ی چشم ابی لوس نشو

کیوان همچنان گیر میداد و اذیت میکرد من هر روز با علیرضا دردودل میکردمو میگفتم چقدر اذیت
..... میشم اونم همیشه به م امید میداد و آرامش

یه هفته مونده بود مدرسه ها شروع شه من همه ی کارامو کرده بود با ورود علیرضا خیلی با انگیزه
شده بودم

خلاصه آماده بودم تا سوم دبیرستانو شروع کنم

خوشحال بودم

چون کیوانم داشت میرفت

ای کاش کیوان نمیرفت تمام بدبختیای زندگیم تقصیر سربازیش شد

من اکثر روزا با علیرضا قرار میذاشتم و الان دیگه واقعا به ش وابسته شده بودم

روز تولدش بود زنگ زدم به گوشیه علیرضا(یه گوشی خریده بود برای خودش اون موقع ایرانسل تازه
(اومده بود

سلام-

سلام-

خوبی تولدت مبارک-

مرسی فکر میکردم یادت نباشه-

مگه میشه یادم بره-

زنگ زدم بگم ساعت 7 از ارایشگاه میام کیوان امروز میره دربند دیر میاد بیا پارک طوس

باشه چشم 7:30 اونجام کاری نداری؟-

نه خداحافظ-

خدافظ-

گوشیو قطع کردم رفتم بیرون یه ادکلن خوش بو و درست و حسابی خریدم

بعد رفتم ارایشگاه کارامو کردم و تموم شد ساعت 7 اومدم برم پارک تو راه 2 تا پسره سمج گیر دادن
:بههم هی میگفتم

برو-

کجا برم تازه پیدات کردم-

ببین دوست پسر تو پارکه ببینتت حالتو میگیره ها-

هههههه منو نترسون میدونم که داری میری پسر بازی کنیو دوس پسری در کار نیس ولی بدون اگه -
بود حسابشو میرسیدم

اقا پسر تروخدا برو بخدا دوس پسرم تو پارکه-

رفیقش گفت: سینا بریم مگه نمیگه دوس پسر داره

نه من نمیام اگه میخوای خودت برو اصا مشتاق شدم یه حاله اساسی به پسره بدم که جیگری مٹ اینو -
گرفته

باشه من حوصله ی دعوا ندارم دیرمم شده میرم خونه فردا میبینمت-

باشه برو خایه هات چسپیده زیر گلوت-

دستی تکنون دادو رفت

همینجوری دنبالم بود تا دم پارک من اصا جوابشو نمیدادم

دم پارک که رسیدیم گفت تو برو من الان میام

فهمیدم داره میره کسیو بیاره

سریع رفتم جایی که با علیرضا قرار داشتم گفتم بیا از تو پارک بریم بیرون

چرا؟-

هیچی جوش خوب نیس علی جون من بیا بریم-

چشم بریم-

از پارک که رفتیم یه دوری زدیم بعد رفتیم یه جای تاریکو خلوت

وایسادیم روبروی هم دستشو انداخت دوره کمرم شروع به حرف زدن کردیم

کادشو به ش دادم کلی ازم تشکر کرد

علی-

جانم-

یه چی بیرسم راستشو میگی؟-

بیرس-

چقدر دوسم داری؟-

خیلی زیاد کیمیا این چه حرفیه یعنی نمیدونی من چقدر دوست دارم؟-

هو زدم زیره گریه

علی خیلی دوست دارم-

(منم خیلی دوست دارم گریه نکن (دستشو ورد جلو اشکامو پاک کرد-

علی قول بده تنهام نذاری-

من هیچ وقت تنهات نمیذارم کیمیا مطمئن باش بعد از تموم شدن درست میام خواستگاریت-

قول بده-

کیمیا تو ماله منی انقدر دوست دارم که برای رسیدن به ت هر کاری میکنم.

بعد از درست میام خواستگاریت قول میدم کیمیا

.....بعد اروم سرشو آورد پایین و لبش رو گذاشت رو لبم و مشغول لب گرفتن شدیم و بعد

خیلی زود اولین روزه مدرسه رسید

من مشتاق به مدرسه رفتم البته روز قبلش کلی گریه کردم

هیچ وقت فکر نمیکردم انقدر کیوانو دوست داشته باشم

نمدونم چرا ولی وقتی داشت میرفت خیلی ناراحت بودم فهمیدم با اون همه گیر دادنش خیلی دوستش دارم

هفته ی اول مدرسه ها الکی بود هیچکی درس نمیداد

مام الکی میرفتیم اونجا

روزای اول بعده رفتن کیوان همه چی خوب بود ولی بعد مامان کم میومد خونه تنهایی بعد از یه هفته که کیوان رفته بود خیلی تنها بودم مامان هرازگاهی میومد خونه ولی در کل تنه بودم تنهای تنها

یه روز داشتیم با علیرضا از خیابون رد میشدیم یه مغازه دیدم که لباس زیر میفروخت از سوتینش خوشم اومد

علی یه دقیقه بیا من یه چی ببینم اومد رفتیم پشت ویتترین اولین بار بود که اینکارو میکردیم.

یه نگاه به ویتترین کرد یه نگاه به سینه های من نگاهم اونور بود ولی حواسم به ش بود

ناخاسته سرخ شدم

نظرت چیه صورتیه قشنگه؟-

اره بریم بخریم.

تو اگه خجالت میکشی نیا.

نه میام.

سلام.

سلام بفرمایین.

خانم ببخشید اون سوتین صورتیه پشت ویترو میشه بیارین-

بله فقط سایز سینتون چنده-

بود الان فکر کنم 65 باشه 60-

یه لحظه صبر کنین..... بفرمایین-

ممنون-

پولشو حساب کردم اومدیم بیرون

کیما میشه اونو بپوشی تو تنت ببینم؟-

من جا خورده بودم اصا انتظار همچین حرفیو نداشتم خیلی دوس داشتم با علیرضا بخوابم ولی

نمسخواستم حرمتمون از بین بره

چچچچی؟ منظورت چیه؟-

گفتم بپوشی ببینمش ناسلامتی قراره باهم ازدواج کنیم-

باشه ولیییی-

ولی نداره-

علی پس میام خونه ی تو-

باشه-

حالا کی؟-

فکر نکنم تا یه ماه بتونم-

پس هر وقت تونستی بگو-

باشه-

تو پارک بودیم

علیرضا من نمیخوام ابروم بره و زن شم کیوان میکشتم-

به کیوان چه ربطی داره من میخوام بگیرم.

اگه بفهمه خون به پا میکنه.

از کجا بفهمه من وقتی میخوام بگیرم.

چرا صبر نمیکنی.

کیمیا دوساله ببخدا نمیتونم کنارت باشم این صبرو تحمل کنم.

علیرضا.

اذا تعهد میدم اگه بات ازدواج نکردم رگمو بزن.

..بیا.

ای وللله منون کیمیا بخدا خوشبخت میکنم قول میدم وقتی بام ازدواج کردی بریم خارج هر دو -
بریم ادامه تحصیل بدیم

تا نیم ساعت قریون صدقه م رفت

من اولش فکر میکردم اینا بازیه ولی بعد متوجه شدم راست میگفت از ته قلب دوسم داشت و حرفاش راست بود

ای خداaaaaaaaaa

ای کاش مامان نداشتم

ای کاش کیوان نمیرفت تا من زندگیه عادیمو داشتم و با علیرضا ازدواج میکردم

اییییییییی کاش هیچ وقت فضولی نمیکردم تو کارای مامان ای کاش پام میشکست نمیرفتم جلو

از یه چیزه مامان خیلی خوشم اومد

اینکه

فردای اونرزو با اینکه میتونست پولمو بخوره و بهم نده

ولی داد

نصف بیشتر پولو در واقع سهمو داد بهم

ممنون-

به ت بگم دیگه حق نداری مشتریمو بپرونی-

من خود فروش نیستم-

میبینیم-

با عصبانیت رفتم یه گوشه

بعد پولامو شمردم

زیاد بود تصمیم گرفتم یه گوشی بخرم

و یه خط ایرانسل

بعد از ظهر با علیرضا تماس گرفتم بریم بخریم

سلام-

سلام کیمیا چطوری؟-

خوبم تو چطوری-

ولی صدات گرفته انگار گریه کردی نه چیزی نیست سرما خوردم (گریه کرده بودم بخاطر بلایی که سرم -
(اومده بود

دکتر رفتی؟-

اره رفتم. راستش زنگ زدم بیای بریم خرید-

چی میخوای بگیری؟ توکه سلیقه ت از من خیلی بهتره-

میخوام گوشی بخرم زیاد سر رشته ندارم بعدش مدلم میخواد باتو برم خرید-

پول از کجا آوردی؟-

مامان داده-

در مورد مادرت اون حرفا درست بود؟-

....اره-

باورم نمیشه-

(چی میخوای بدونی؟ مادرم یه فاحشه س هق هق (هق هقه گریه-

ببخشید بخدا قصدی نداشتم-

اشکال نداره-

باشه ساعت 5 میام بریم-

ممنون-

کیمیا کیمیا قطع نکن یه چیزی بگم-

...بگو-

برنامه ی 9 روز دیگه جور شدا بعدا بهونه نیاری کاراتو بکن-

من میترسم-

ترس نداره ما حرفامونو زدیم توام قبول کردی بهونه نیار-

علیرضا-

علیرضا نداریم الانم برو درس بخون 5ميام خداحافظ-

خدافظ-

سایه ی ناامیدی و ترس رو قلمم نشست

اگه علیرضا میفهمید چی؟

من نمیخواستم از دستش بدم

اگه بفهمه چه فکری میکنه

روزها پشت سره هم میگذشتند

و من هر روز استرس و ترسم بیشتر میشد

میخواستم برم بگم چی شده ولی نتونستم

نشد

هر کاری کردم نشد

خرده بودم هر روز با رضا اس بازی میکردیم K310i یه گوشی

هر روز هر روز هرروز

هرروز ترسم از اینکه کیوان برمیگرده علیرضا میفهمه وبیشتر میشد

....خدایا من چرا انقدر بدبختم

بالاخر روزی که علیرضا انتظارشو میکشید رسید

اومد دنبالم

سلام-

.....سلام-

شاید میزان علاقه و حسم به علیرضا رو خوب نگفتم بهتون

ولی واقعا از ته دل دوشش داشتم

بخاطر کار اون مرده از همه ی مردا متنفرد بودم جز علیرضا

وقتی رسیدم خونه یه سایه ی بزرگ رو قلبم بود

بدون علی رضا باید چیکار کنم؟

اون رفته. اونو از دست دادم

کاش کیوان سربازی نمیرفت

کاش میموند تا من هیچ وقت زن نمیشدم

خدا

*** * * ***

روز از اونروز گذشته بود 3

من دیگه از خونه بیرون نمیرفتم حوصله ی هیچ کاریو نداشتم

واقعا حالم بد بود

حالا که علیرضا نبود با کیوان چیکار میکردم

میفهمید زنم خونمو میریخت

مامان کیوانو چیکار کنم؟-

مشکله توا میخواستی جنده بازی در نیاری تا زن نشی-

مامان تروخدا-

خفه شو-

من میخوام از این خونه برم-

برو-

جدا میخوام برم-

برو. فکر کردی باشی زنده میمونی؟-

این حرفا و بی اهمیتیش از ارم میداد

تصمیمو گرفته بود قبل ا اینکه کیوان بیاد من میرفتم

از خود فروشی بدم میاد خیلی پسته نمیخوام برم و خود فروش بشم مثل مامان

دنبال یه فکرو کاریم که یکم سرمایه جمع کنم

که وقتب رفتم

بی پول نباشم بتونم ارایشگاه بگیرم و کار کنم

ولی چه کاری؟

چجوری از الان تا عید ساله دیگه انقدر پول جمع کنم؟

صبح با بی حالو خوابلوده گی رفتم مدرسه

اخه شبه قبلش نخوابیده بودم

داشتم فکر میکردم

دیگه برنامه ی خودمو چیده بودم

وقتی دیپلم بگیرم کیوان هنوز سریازیه

بعد از گرفتن دیپلم میرم دیگه میرم از این خرابشده

ولی قبلش باید پول جمع کنم

خیلی زیاد

وتنها راهی که جلوروم بود

خود فروشیبود

لعنت به این زندگی

این جامعه این خونه

همه ی اینا باعث شدن تا من بشم دختر خراب

خوده جامعه باعث شد بشم هرزه بعد همین جامعه منو ترد کرد به من گفت هرزه

.....لعنت

لعنت به این عدالت نا برابر

لعنت به مفهوم درسته عدالت=پول

بعد از این که رفت سربازی (منظورم کیوانه) رابطه بین کیمیا و علیرضا گرم تر شد

اگه یادتون باشه قسمت دوم بود که کیمیا با یه مرد 30 ساله رابطه داشته سر همون میترسید علیرضا

!بفهمه و رابطشون خراب شه

!... همون جور که قرار گذاشته شده بود کیمیا قرار بود بره خونه علیرضا

!...اون روز رسید و کیمیا رفت خونه اون

...خب بچه ها از این جا اون قسمت هایی که سانسور بودم هستش

..سلام کیمیا جون

...سلام-

برو اتاقم لخت شو پیام

...با این که میترسیدم اما رفتم

خدایا آغوش این چقدر گرمه دوست نداشتم از آغوشش پیام بیرون

.علیرضا-میخواهی شروع کنیم

...هاو-

-o.k

!...من خیلی ترسیده بودم ولی دوست داشتم لذت س**بچشم

!...اولا خیلی آروم بود اما یکم که گذشت اون خجالت اولمون از بین رفت و گرم تر شدیم

.علیرضا-بیا بشین روم

!من-علیرضا خیلی خوشحالم با تو ام

... علیرضا منم همین طور

بعد از کلی وحشی بازی و از اونجا رفتم حالا پشیمون بودم ای کاش نمی رفتم

...ولی دیگه جای پشیمونی نبود چون دیگه من زن بودم

.....خب اینم اون قسمتی که خواسته بودید

مجبور بودم پول در بیارم

دلم میخواست از ارایشگری این پولو در بیارم اما نمیشد

هم حقوقش کم بود و بدرد نمیخورد هم مجبور بودم ترک تحصیل کنم

پس تنها انتخابم برای اینکه وقتی از این خونه رفتم تو جامعه جا بگیرم خودفروشی

بود رفتم به مامان گفتم

مثل همیشه چند تا تیکه انداخت بعد گفت از فردا برم پیشش تو خیابون

یه هفته اینجوری آموزشی پیش اون وایسم بعد برم یه جا دیگه که کاسبیشو بهم نزنم

یه زانتیا ی سفید وایساد

بیا بالا برسونمت خانوم

خخ خیلی ممنون من جایی نمیرم-

مامان بشگونم گرفتو گفت برو اولین مشترییت اومد

باشه-

بریم کجا خوشگله؟-

خونه ی ما-

اوه مکانم داری؟ -

اره ولی پولش بیشتر میشه-

مثلا چقدر-

تومن....-

زیاده-

نمیخوای پیاده شم-

نه نه کجا بیا بریم-

فقط سره راه وایسا کاندوم بخریم-

حالا کجا بریم-

برو میگم-

بعد از اینکه کارم باش تموم شد گفتم برسونتم همونجا

باشه راستی گوشی داری؟-

اره-

پس شمارتو بده شاید دوباره خواستم-

-0935408.222

وقتی رسیدم مامان نبود ولی چند نفر دیگه

بودن

خیلی بد به م نگاه میکردن

خوشگل خانوم کسی به ت نگفته اینجا مکان ماس؟-

مکان؟-

اره یعنی حق نداری کاسبیمونو بهم بزنی-

اون یکی گفت نگاش کن چه چشایی

همشون خندیدن

بعد از کلی دادو بیداد سرم مجبور شدم برم داشتم میرفتم

که یهو مامان اومد

هوی کجا؟

اینا نمیذارن اینجا وایسم-

گه خوردن بیا اینجا ببینم چیکار میکنن-

از اینکه مامان اومده بود خوشحال شدم

اونروز هیچ کس جرات نکرد چیزی بگه و من 2 بار سکس کردم

خیلی زود یه هفته ای که قرار بود بمونم اونجا تموم شد

در طول هفته من 23 بار رفته بودم

دیگه مامان خرجمو نمیداد همچیم جدا شده بود درسم میخوندم

فردا دیگه نیا اونجا برو یجا پیدا کن وایسا-

اخه کجا؟-

تو هر جا بری وایسی ارایشہ غلیظ کنی تمومه-

باشہ-

از اینکه انقدر راحت تنمو به حراج میذاشتم متنفر بودم

اینا ہمیش تقصیره علیرضا بود

هر روز که میگذشت از این کارش بیشتر متنفر میشدم ولی هنوزم دوستش داشتم

شب قبل خواب یه نفر زنگ زد الو سلام خانومی منو میشناسی؟

نه-

من همونیم که چند روز اومد خونتون-

اهان خوب؟-

هیچی دوستم میخواست بیاد همون اندازه که من پول دادمو بیاره؟-

نه نه 20 تومن اضافه شده-

چرا؟-

همین که هس میخوای بخوا نمیخوایم قطع کن کار دارم-

باشه باشه-

خداحافظ-

بای-

.....

امتحانای ترم یک تموم شده بود

معدل بد نشده بود

همچنان از راهه هرزگی ژول در میاوردم

دوستام حسرت منو میخوردن

اخه تو زندگی جدیدم واقعا شیک تر از اونا بودم

وقتی زیادپول درمیاوردم شیک بودم

بعضیا که میدونستن چیکار میکنم

ازم سوال میکردن راجع به لذتش

راجع به انگیزم ولی هیچ کدوم منو درک نمیکردن

من هیچ دوست نداشتم تو اغوشه افرادی برم که ازشون متنفر بودم

من از همه ی مردا متنفر بودم

متنفر البته بازم مثل قبل علیرضا را دوست داشتم

هیچ کس درک نمیکرد

که رفتن تو اغوشی که به ش احساسی وجود نداره خیلی سخته خیلی بده

چه برسه اغوشی که ازش تنفر دارم

من مجبور بودم به این اغوش برم تا بعدا مجبور نشم تا آخر عمر تو این اغوش بمونم

اگه تیپ میزدی و شیک بودی فقط برای ژنهان کردن زخم دلم بود

وقتی که با ارایش سنگین گوشه ی خیابون وایمیستادم

و نگاهای سنگین و سخت مردم به خودم تحمل

این فشار سخت بود

وقتی من به خاطر پول به کثافت کشیده میشدم

دوستام با پدر مادرشون بودن

شبایی که تا از خواب ژا میشدم میدیدم توخونه ی یه مردمی باید برم مدرسه از اونجا(وقتی مامان کسیو
(میورد خونه من مجبور بودم برم خونه ی مردم

و بعضی روزا که تو تعطیلی بود از صبح کار میکردم

تا شب و مشتری زیاد بود

وقتی از خستگی دیگه حتی نمیتونستم بگم اه

هیچ کدوم درکم نمیکردن

بعضیا برام تاسف میخوردن بعضی به م حسودی میکردن

× × × × × × × ×

نزدیکای عید بود

کیوان میخواست بیاد خونه برای عید

من همیشه عیدو دوست داشتم

تنها لحظه ای که ما با خوشی دوره هم بودیم

× × × × ×

یک هفته به سال جدید مونده بود من همه خریدامو کرده بودم

چون کیوان بعدش میومد نمیتونستم جلوش ژول خرج کنم میفهمید

وقتی از خواب پا شدم دیدم کیوان بالاسرمه

سلام داداشی دلم برات یه ذره شده بود-

بوسم کرد

سلام کیمیا منم دلم برات تنگ شده بود-

چه خبرا سربازی حال میده؟-

سلامتی. شما دخترا که راحتید-

بیخیال داداشی صبحونه خوردی؟ بیا بریم به ت صبحونه بدم-

نه نخوردم بریم-

××××××

لحظه ی سال تحویل بود

یک هفته بود که با کیوان بودم

میدونستم احتمالا آخرین باریه که تو زندگیم هست

چون بعدش من فرار میکردم

ما دوره هم بودیم

همه شاد و خوشحال مثل قدیما

حتی مامان هم خوشحال بود

که صدای شیپوره تلویزیون اومد

یا مقلب قلوب و البصار یا مدبر لیل و النهار"

با محول الحول والحوال

"حول حالنا الی احسن الحال

با خوشحالی پریدم بغله کیوان و بوسیدمش

از ته دل بغلش کردم

چون میدونستم آخرین عیدیه که باهمیم

بعدش عیدیمو داد

مامانم بهم عیدی داد

..... اونشب بهترین شب عمرم بود

چند وقت بود شبا تو مسافر خونه میخوابیدم با خودم عهد بسته بودم

که خودفروشی نکنم

به هیچ وجه

و واقعا هم اینکارو ترک کرده بودم

پول داشتم ولی هیچ جا خونه پیدا نمیشد

یا گرون بود یا به دختر مجرد نمیدان

منم کارم شده بود بنگاه گردی

روزها پشت سره هم میگذشت

منم داشتم حاصل جنگیمو حیف میکردم

یعنی پولارو خرج میکردم

میرفتم حموم عمومی ولی همیشه کثیف بودم

پولام نصف شده بود

ماه از فرارم گذشته بود 3

به بدبختی خورده بودم

تا اینکه یه روز

تو اتوبوس حرفای 3 تا دختره دانشجو رو شنیدم

درمورد خونشون حرف میزدن

معلوم بود تازه گرفتن و دنبال یه راهی برای کمتر کردن اجاره بودن

من انقدر سختی کشیده بودم که دیگه برام مهم نبود اونا چی قضاوت میکنن

سریع رفتم جلو گفتم میشه منم پیام تو ی اون خونه؟ یه سهم اجاره میدم

ههه دختر فراریه-

ا نخند مینا-

راست میگه مینا نخند گناه داره-

خانوم بگو پول داری؟-

اره دارم-

و بهشون کامل ماجرامو توضیح دادم

اونام با دقت گوش کردم

من فکر میکردم ادم حسابی ان ولی نبودن

اونا خرجه دانشگاهشونو خودشون میدادن و خرجه خونه شون هم خودشون میدادن

خیلی زود هر 4 تایمون فهمیدیم که هیچ کدوم باکره نیستم

البته اونا خودشونو میدونستن فقط نمیدونستن منم نیستم

خوشحال بودم چون خونه پیدا کرده بودم

ولی نمیدونستم چه اتفاقی دار میوفته

اونا هر شب خودفروشی میکردن

از این راه پول در میوردن

و با هم کل داشتن

کل در مورد تیپ لباس غذا

همه چی منم افتاده بودم تو جوشون هر روز بیشتر پول خرج میکردم

اونا منبع درآمد داشتن ولی من نداشتم

به خودم اومدم دیدم پولام تموم شده

و به سیگار اعتیاد پیدا کردم

حالا دوره داشتم برگردم پیش کیوان و خونمو بریزه

یا برم سمت خودفروشی و پول دراوردن خیلی

سخت بود

جامعه منو مجبور کرد دوباره خودفروش بشم و انگل

دوباره شدم انگل جامعه

هر شب با یکی بودم

دیگه حالم از خودم بهم میخورد

.....

خونه ی جدید یه جوی

داشت مثل باتلاق

هر چی بیشتر دستو پا میزدی بیشتر گیر میکردی

ماه ها پشت سره هم میگذشت و من با مینا و سارا و لیلا خیلی جور شده بودیم

من برعکس اونا میرفتم بالا شهر

اونجا مشتری کم تر بود ولی پولی که میدادن بیشتر بود

تمیز تر بودن

و کلا خدماتش بهتر بود

همه چی به روال عادی پیش میرفت

تا اینکه یه روز

کنار خیابون بودم که یه ماشین از جلوم رد شد

معلوم بود یارو خیلی پول داره از ماشینش میشد اینو فهمید

ماشین چند متر جلوتر وایستاد

من اولش قیافه ی راننده رو دیده بودم و کسی که تو صندلی بغلیش بودو ندیده بودم

یه نفر پیاده شد سعی کردم به ش نگاه نکنم

و طبیعتا نفهمیدم کی داره میاد سمتم

یه مردی بود بلند قامت و توپر

یه عطر اشنا داشت

نزدیک شد

نزدیک

یهو زد زیر گریه

ناخودآگاه به سمتش برگشتم دیدم علیرضاس

ازش دلخور بودم خیلی

تا اومد حرف بزنه گفتم

خفه شو-

کیمیا تروخدا منو ببخش-

ساکت شو رضا زندگیمو به گند کشیدی-

کیمیااااااااااا-.

برو گمشو-

کیمیا من همه چیو میدونم-

میدونم تقصیره مادرته-

ا چه خوب ه دیر فهمیدی-

منو ببخش به م حق بده بیا دوباره باهم باشم جبران میکنم-

رضا میبینی منو شدم یه جنده ی خیابونی همه ش تقصیره توا-

ترو خدا ببخش منو کیمیا-

سردرگم بودم

نمیدونستم از کجا اینا رو فهمیده

روزه اهر خیلی خشمگین بود ازم

مانتومو گرفت

ولم کن بذار برم-

نه کیمیا من ماه هاست دنبالت میگردم الان شانسی دیدمت-

ه برو پی کارت-

نه بخدا چند ماه بعد از اینکه به هم زدیم اوایله عید بود-

داشتم از سمت خونتون رد میشدم دیدم صدای مردم و پلیس میاد

رفتم جلو دیدم کیوانو با دست بند گرفتن کیوان داشت مامانتو که حسابی خونی بودو کتک خورده بود
تهدید میکرد

امبولانس اومده بود مامانتو بردن

ظاهرا کیوان زده بودش

بعد از پرس و جو فهمیدم که مامانت به کیوان گفته چه بلایی سرت اومده و از خونه فرار کردی کیوانم
گرفته مامانتو به قصد کشت زده

اون موقع بود که انگار یه پتک خورد تو کله م فهمیدم که تو به زور زن شدیاز اون موقع به بعد همه
جا رو دنبال گشتم ولی پیدات نکردم

ترو خدا ببخشم

حوصلمو سر بردی نمیبخشمت-

کیمیا بیا یه زندگی جدید شروع کنیم-

نه رضا برو برو-

و از جام پاشدمو یه ماشین گرفتم

انقدر حالم بد بود نفهمیدم رضا کجا موند

سریع رفتم خونه

یک ماه از اونروز میگذشت دیگه خبری از رضا نبود

یجوریا خوشحال بودم که حاله رضا رو گرفته بودم یجوراییم دلم براش میسوخت دلم میخواست برگردم پیشش

ولی دیگه دیر شده بود رضا دیگه نبود

دیگه ادرسمو نداشت

.....

اره من دومین اشتباهمو درمورده علیرضا انجام داده بودم

اولین اینکه به ش توضیح ندادم که چرا زن شدم

دومی اینکه ردش کردم

از خودم متنفر بودم از کسی که یه نفرو دوست داره ولی بخاطره غروره شیکسته شدش پیش میزنه

روزها میگذشت و در این باتلاق بیشتر فرو میرفتم

تا اینکه قرارا شد با بچه ها بریم خرید

کیما بدو-

الان میام شما جلو در وایسین اومدم-

زود باش شلوغ میشه ها-

چقدر غر میزنین اومدم-

بریم؟-

بریم-

داشتیم مسیره سر خیابونی میرفتیم که یهو یه چیزی تو سوپر مارکت نظرمو جلب کرد یه پسر بود

تا دیدیمش فهمیدم رضاس

ناخواسته قدام تند شد انگار داشتم فرار میکردم

ولی دیگه دیر شده بود رضا که داشت درمورد من از سوپری سوال میکرد که خونمون کجاس برگشتو
منو دید

متر نرفته بودیم که رضا رسید صدامون کرد 15

من بی توجه راه میرفتیم اما بقیه وایسادن

منم نگه داشتن

ا چرا وایساید بیاید بریم-

کیمیا اون پسر خوشتیپه ترو صدا میزنه-

اه ولش کن بیا بریم-

نه وایسا بیاد-

اه من رفتم-

دستمو گرفت وایسا

علیرضا رسید

سلام-

سلام کاری داشتید؟-

با کیمیا کار دارم-

بله شنیدم پیکار دارید-

شما دوستشین-

بله وشما؟-

من علیرضام دوست قدیمیش-

خوب چی میخوانین؟-

میخوام باش حرف بزنم ترو خدا این فرصتو ازم نگیرید ماه هاست دنبالشتم-

و من علی رغم میل باطنیم مجبور شدم برگردم خونه و توضیح بدم البته در حضور علیرضا

وقتی میرفت 4 نفر بودیم حالا 5 نفری برمیگشتیم

علیرضارو دعوت کردن بیاد خونه و قبول کرد

نشسته بود رو مبل و متفکرانه بهتابلوا روبروش چشم دوخته بود

از حالت ظاهریش میشد فهمید ذوق کرده

و خوشحاله

بفرمایین شربت-

ممنون راضی به زحمت نبودم-

نه بابا زحمت چیه؟ خب میگفتین-

ادامه داد از اول رابطمون جداییمون اینکه چقدر دنبالم گشته گفت دلم براش کباب شد شهین خانوم -
تصادف کرده بود فلج شده بود

کیمیا جان-

بله-

بیا بیرون با اقا علیرضا حرف بزن-

نمیام به ش بگو بره نمیخوام ببینمش-

کیمیا بیا یه دقیقه-

اومدم بیرون بلافاصله پرسیدم

مامانم چی شد؟-

کیمیا مامانت ادم درستی نبود درسته-

اتفاقی براش افتاده؟-

بغض گلو مو گرفت-

کیمیا اروم باش-

با جیغ پرسیدم چی شده؟-

مامانتو گرفتن بعد اون قضیه کیوان یه مدت زندان رفت و مامانتو به جرم خودفروشی و هرزگی - سنگسار کردن

انگار اب جوش رئ کله م ریخته بودن بشدت ناراحت شدم

جیغ داد راه انداختم گریه کردم بچه ها اومدن سعی کردن ارومم کن نلی نمیتونستن

مامانم با همه ی بد دهنیاش مامانم بود دوستش داشتم

چند ساعتی بود علیرضا پیشه ما بود من زیاد باش حرف نزده بودم ولی بچه ها به زور و 3 شام نگرش داشته بودن

و منو اروم کرده بودن

بعد شام یهو همه رفتن تو اتاق فقط موندیم منو علیرضا

همون جا علیرضا زد زیره گریه دوباره جیگرم کباب شد تحمل اشکاشو نداشتم

سرشو گرفته م رو شونه

شروع کردم به گریه کردن

چند دقیق ای گریه کردم اون دیگه گریه نمیکرد

فقط میگفت خیلی دوست دارم ترو خدا برگرد

بعد از نیم ساعت که وضع اروم شده بود و منو علیرضا از سختیامون و بدبختیا که کشیدیم حرف میزدیم

بچه ها اومدن بیرون

کیمیا ما تصمیم گرفتیم دیگه نذاریم شب تو این خونه بخوابی پاشو دختر تو دیگه شوهر داری برو -
پیش اون

اا من هیچ جا نمیرم-

چرا میری-

و اون شب علیرضا توی اون خونه با ما خوابید

اونشب علیرضا بزور اونجا نگه داشتن و منو مجبور کردن با علیرضا بخوابم ولی

منو علیرضا اونشب هیچ کاری نکردیم یعنی اون شب انقدر رحرف زدیم که از خستگی خوابمون برد

صبح اونروز رفتیم محظرذ برای عقد

علیرضا یه کت شلواره شیک پوشیده بود حقیقتا خوشگل شده بود

کیمیا عروس شدی بالاخره-

خودم عروست میکنم مینا-

کیمیا حاج اقا اومد دختر بار اول بله رو نگیا--

سلام جوونا-

سلام حاج اقا-

سلام-

سلام حاجی-

سلام-

سلا-

سلام-

عروس دوماد شمایین-

بله حاج اق با اجازه ی شما-

مبارک باشه جوون-

خیلی ممنون-

متشکر-

خواهش میکنم بریم سره اصل مطلب-

بفرمایین-

خانوم کیمیا عسگری

ایا وکیل شما را به عقد دائم آقای

علیرضا شمس در بیاورم

عروس رفته گل بچینه-

ا مینا خز بازی در نیار بذار بله رو بگه-

ار مینا بگو کیمی-

مجددا میپرسم ایا وکیل

بله-

بسم الله الرحمن الرحيم"

پشت سره من بخون جوون

متعت یا زوجت

موکلتي

نفسی فی المده المعلومه

على المهر المعلوم

"قبلت التزويج هكذا

مبارک باشه-

خیلی ممنون-

کیمیا جون مبارک باشه-

مبارک باشه-

مبارک باشه کیمیا-

مبارک باشه اقا علیرضا-

مبارک باشه علیرضا جان-

مبارک باشه-

خیلی ممو=نون خیلی ممنون-

خب اقا علیرضا باید سور بدی امشب مار وکجا میبری؟-

کجا شما میخوانی امشب مهمون من هر جا شما بگید.

درکه.

ایش درکه چیه دربند.

....ار.

وایسید وایسید مشورت کنید باهم یه جایو بگید.

اذا بذار از کیمیا بپرسیم.

کیمیا جون کجا بریم.

بریم جاده چالوس.

راس میگه اقا علیرضا جاده چالوس.

باشه بریم خونه وسایلتونو بردارید بریم جاده چالوس.

تو راه بچه ها جک میگفتن و میخندیدیم.

کیمیا نمیخواه کمک کنی برو پیش علیرضا تو کوچه وایساده الان مخشو میزننا.

نترس تو خونه س.

برو نذار تنها باشه.

نه کار دلرم.

ا لوس نشو دیگه برو.

باشه یادت نره زیراندازو برداری شاید خواستیم بشینیم.

باشه برو.

از در اتاق که بیرون رفتم علیرضارو دیدیم

وایساده بود تو راه پله ها عمیق داشت فکر میکرد حتی تو اون حالتم میشد برق خوشحالی رو تو
چشماش

دید

علیرضا علیرضا

تا گفتم علیرضا بگشت بسمتم قطره اشکی که رو گونه ش بود رو با انگشت پاک کرد جانم کیمیا

گریه میکردی؟-

نه گرد و خاک رفته بود تو چشمم-

خیلی راحت میشد تشخیص داد دروغ میگه ولی

چیزی نگفتم و قبول کردم

رفتم جلو دستمو انداختم دوره گردنش و ازش یک بوسه گرفتم

و در همون حالت لبمو از لبش جدا کردم تا چشماشو ببینم

همون لحظه مینا با فریاد گفت مادرایسم میایم عروس دوماه که بی ادبی نمیکنن

با این حرفش 3 تاشون زدن زیر خند ما که صداشونو شنیده بودیم به سرعت از هم جدا شدیم و به حالتی در اومدیم که انگار داشتیم باهم میحرفیدیم

ناراحت که نشدین-

نابا این چه حذ=رفیه..... آماده اید بریم؟-

بله ما آماده ایم بریم-

و همگی به سمت ماشین علیرضا به راه افتادیم

در راه چالوس بچه ها زیاد حرف نمیزدن

ولی وقتی وایسادیم شروع به حرف زدن کردن علیرضا تو یکی از پارکینگای کنار جاده وایساده بود
درست بغل دره اونجا هیچی نبود متعجب بودم چرا وایساده

دستمو گرفت و گفت:

بیا کیمیا-

تا دم گارد ریل هایی که نو بود رفتیم

شهین مامانم از اینجا با ماشین پرت شد پانین-

وقتی اینو میگفت بغض گلوشو گرفته بود

منم دلداریش دادم و برگردودندمش سمت ماشی و به راه افتادیم

بغل دسته یکی از رستورانای مجلل کنا جاده ای ایستادو

همون جا شامو خوردیم

و برگشتیم

بچه هارو رسوند به خونشون و با هم رفتیم به خونمون

خونه ی جدید

بالاخره اونشب طعم زندگیو چشیدم

پس از سال ها زن بودن اولین س**ک^۸س همراه با عشق و علاقه و به دور از استرس رو داشتم

ماه بعد کیمیا و علیرضا صاحب دو پسر دوقولو شدند 13

و نام هایشان را کیوان و کاوه گذاشتند

سال بعد کیمیا و علیرضا به همراه 3 فرزند خو به نام 5

کیوان کیمیا شیوا

به امریکا سفر کردند و در آنجا اقامت گرفتند

پایان